

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی‌ام، پاییز و زمستان ۱۴۰۰: ۲۴۶-۲۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

مفهوم کاته خون و بنیاد اندیشه سیاسی مدرن (مباحثه‌ای الهیاتی - سیاسی میان هابز، اشمیت و آگامبن)

* مصطفی انصافی

** شجاع احمدوند

چکیده

در قرن بیستم با انتشار آثار ماکس وبر، اشمیت، لوویت، و وگلین و بلومبرگ، علاقه وافری برای کاوش در ریشه‌های الهیاتی مدرنیته و اندیشه سیاسی مدرن به وجود آمده بود و در همین راستا بسیاری از متون برجسته دوران اوان مدرنیته، موضوع تفسیر مجدد قرار گرفت. در این مقاله تلاش می‌شود تا ذیل پرداختن به بنیان‌های الهیاتی فیگور «کاته خون»، که برای نخستین بار در دومین نامه پولس به مسیحیان تسالونیکه از آن نام برده شده بود، اهمیت این مفهوم در تاریخ اندیشه سیاسی آشکار گردد. مفروض اصلی مقاله این است که اندیشه سیاسی مدرن همواره ریشه در الهیات مسیحی داشته و با سکولارسازی ایده‌های الهیاتی در تلاش برای ایجاد مشروعیت برای خود بوده است. در این میان تحت تأثیر کارل اشمیت و قرائت خاص و اقتدارگرایانه وی از مفهوم کاته خون، اغلب الهیات سیاسی را به معنای انسداد پروژه رهایی‌بخشی می‌دانند؛ اما آگامبن با اتکا به قرائت والتر بنیامین از الهیات سیاسی، با تفسیر مفهوم کاته خون ذیل مفهوم رستگاری، خوانشی رهایی‌بخش و رادیکال از این مفهوم ارائه می‌دهد که مسیر را برای صورت‌بندی دموکراتیک از الهیات سیاسی فراهم می‌کند.

واژه‌های کلیدی: کاته خون، الهیات سیاسی، مدرنیته، هابز، اشمیت و آگامبن.

* نویسنده مسئول: دانش‌آموخته دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، ایران

mostafalensafi@gmail.com

shojaahmadvand@gmail.com

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، ایران



مقدمه

تمام شرح و تفاسیر از مدرنیته قابل دسته‌بندی در دو قالب اصلی است: طرفداران ایده‌گسست و مدافعان ایده پیوست. اندیشمندانی مثل لئو اشتراوس، اکشات، مکفرسون و هانا آرنت معتقدند که اساساً هیچ نسبتی میان الهیات و مدرنیته وجود ندارد و حتی مدرنیته واجد ابعادی ضد الهیاتی است و نوید دنیای جدیدی فارغ از الهیات را می‌دهد (ر.ک: اشتراوس، ۱۳۹۳؛ Oakeshott, 1991؛ مکفرسون، ۱۳۸۷؛ آرنت، ۱۳۸۸). ولی در طرف مقابل، زنجیره‌ای از اندیشمندان همچون ماکس وبر، کارل اشمیت، کارل لوویت، جورجو آگامبن و... بر این نظرند که ایده‌های الهیاتی همواره به واسطه فرایند سکولاریزاسیون دگرذیبی یافته و در جهان مدرن با ابعاد ناسوتی تجلی یافته‌اند و در تمام ساحات دنیای مدرن از سیاست تا اقتصاد و اجتماع قادریم تا ریشه‌های الهیاتی را در پدیدارهای مدرن بیابیم (ر.ک: لوویت، ۱۳۹۶؛ وبر، ۱۳۷۳؛ اشمیت، ۱۳۹۳؛ Agamben, 1998). این جریان از اندیشمندان با اتکا به مفهوم الهیات سیاسی تلاش می‌کنند تا ریشه‌های الهیاتی مدرنیته سیاسی و اندیشه سیاسی در غرب مدرن را عیان کنند.

مفهوم الهیات سیاسی را پیش از کاربرد رایج آن در دوران متأخر، رواقیون برای نخستین بار به کار گرفتند. این مفهوم به واسطه سنت اگوستین به گفتمان الهیات مدرسی ورود پیدا کرد و حتی ردپای این مفهوم را می‌توان در گفت‌وگوی میان سقراط و آدیمانتوس در رساله جمهوری افلاطون بر سر کیفیت ممیزی اشعار شاعران در جمهوری سراغ گرفت. اما بعد از انتشار کتاب تاریخ‌ساز ماکس وبر به نام «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» در ۱۹۰۵ که طی آن، تأثیر اخلاق و منبش پروتستانیزم و کالوینیسم را در ایجاد طبقه نوپای بورژوا شرح می‌دهد و پس از آن انتشار کتاب برجسته «الهیات سیاسی: چهار فصل درباره حاکمیت» نوشته کارل اشمیت -اندیشمند و حقوقدان آلمانی- در سال ۱۹۲۲، الهیات سیاسی از یک مفهوم صرف تبدیل به یک شاخه واجد ارزش از علوم انسانی شد و به تبع آن در نیمه دوم قرن بیستم به واسطه انتشار آثار اندیشمندانی همچون کارل لوویت، هانس بلومبرگ، اریک ووگلین، یاکوب تابس، آگامبن، ژیک، بنیامین و... شاهد ایجاد یک چرخش الهیاتی^۱ هستیم که در تلاش برای تفسیر ریشه‌های الهیاتی مدرنیته است.

این چرخش الهیاتی بیش از هر حوزه دیگری در تفسیر اندیشه سیاسی مدرن متمرکز واقع شد و توانست قرائت‌هایی بدیع از حیطة نفوذ مفاهیم کلان الهیاتی در سیر اندیشه سیاسی مدرن آشکار نماید. از این‌رو زنجیره گسترده‌ای از اندیشمندان، ریشه‌های مفاهیم الهیات مسیحی را که در اندیشه و آثار نظریه‌پردازان جریان اصلی مدرنیته سیاسی همچون هابز، لاک، بُدن، روسو و... رسوب نموده بود، رصد کردند؛ مفاهیمی از قبیل فرجام، بازگشت دوباره، موعود، آخرالزمان، رستگاری، نجات و... . کاته‌خون^۱، یکی از نافذترین و درعین حال مبهم و رازورانه‌ترین مفاهیم در الهیات مسیحی است که از زمان نخستین طرح آن در رساله پولس قدیس، همواره محل منازعه اندیشمندان سیاسی بوده است. پرسش مقاله حاضر حول این سؤال می‌گردد که مفهوم کاته‌خون در سیر اندیشه سیاسی چه جایگاهی دارد؟ و دلالت‌های این مفهوم برای اندیشه سیاسی مدرن چیست؟

فرضیه پژوهش حاضر پیرامون این مطلب می‌چرخد که اندیشه سیاسی مدرن همواره ریشه در الهیات مسیحی داشته و با سکولارسازی ایده‌های الهیاتی در تلاش برای ایجاد مشروعیت برای خود بوده است. از این‌رو توماس هابز در اثر برجسته خود «لویاتان»، دست به ارائه خوانشی ناسوتی از فیگور الهیاتی «کاته‌خون» زد و سعی نمود با پرورش ایده لویاتان، مصداق دنیوی این نیروی «بازدارنده» را که در مقابل آنارشی و هرج‌ومرج وضع طبیعی نخستین ایستادگی می‌کند، معرفی نماید. در واقع لویاتان همچون کاته‌خون در برابر بسط شرارت، ایستادگی می‌کند و مانع از بروز هرج‌ومرج می‌گردد. تفسیر سکولار شده هابز، بدل به مبنایی برای تفاسیر اشمیت و آگامبن شد و هر یک با رویکردی خاص به این فیگور الهیاتی پرداختند.

پیشینه پژوهش

ماسیمو کاسیاری در اثر برجسته خود با عنوان «قدرت بازدارنده: جستاری درباره الهیات سیاسی» معتقد است که کاته‌خون بیش از آنکه معنای به تعویق انداختن و کنترل کردن را بدهد، معنای در خود نگهداشتن و دربرداشتن را می‌دهد. نیروی

کاته‌خون، فضایی را که اکنون اشغال کرده، با قاطعیت حفظ و کنترل می‌کند و مانع از تجاوز عناصر درون خود به مرزها و محدوده‌ها می‌شود. به نظر می‌رسد که خدای فانی هابز، تصویری دقیق از این نیرو و نماد واقعی و مناسب آن است؛ یعنی همان خالق صلح منحصرأ‌دنیوی است که بدنش شامل همه شهروندان می‌گردد (Cassari, 2018: 11).

کاسیاری در تفسیر خود از مفهوم کاته‌خون به شدت متأثر از اشمیت است و به تبعیت از کارل اشمیت، دولت مدرن را که با هابز، بنیادهای متافیزیکی آن تکوین یافت، به‌مثابه پدیده‌ای فارغ از دغدغه‌ی مشروعیت و حقانیت قلمداد می‌کند؛ به این معنا که دولت مدرن، امری صرفاً فنی است و با کارکردهای خود، هستی خویش را توجیه می‌نماید.

توماس لینچ نیز در کتاب «الهیات سیاسی آخرالزمانی» ضمن پرداختن به الهیات سیاسی مندرج در اندیشه‌های هگل، ژاکوب تابس و کاترین مالابو، به کارکردهای کاته‌خون می‌پردازد. تفسیر لینچ از کاته‌خون نیز زیر سایه قرائت کارل اشمیت از این مفهوم قرار دارد که معتقد بود امپراتوری مسیحی، مهبط و تجلی‌گاه نیروی کاته‌خون یکاست که از فرجام خود اطلاع دارد اما درصدد به تأخیر انداختن آن است. از این رو این امپراتوری، ابزاری برای ممانعت از بروز حوادث آخرالزمان و پیدایش آنتی‌کریس و ایجاد آنارشی و پایان دوران است (Lynch, 2019: 31).

یکی دیگر از اندیشمندان معاصر که به مبحث الهیات سیاسی و به‌ویژه مفهوم کاته‌خون پرداخته، آدام کوتسکو است که در اثر اخیر خود «اهریمنان نئو لیبرالیسم: الهیات سیاسی سرمایه‌داری متأخر»، ضمن تفسیر ابعاد سرمایه‌داری متأخر و نئولیبرالیسم، تأکید می‌کند که از منظر سرمایه‌داری، دولت ابزاری برای مقابله با نیروهای شر و اهریمنی‌ای است که بازار را تهدید می‌کنند (Kotsko, 2018: 118). کوتسکو حتی دولت رفاه را نیز مصداقی از امر کاته‌خونیک می‌داند که در زمانی که بازار مورد تهدید و در معرض فروپاشی قرار گرفت، مانع از ایجاد صدمه و بی‌نظمی در بازار شد (Kotsko, 2018: 136). برداشت کوتسکو نیز متأثر از اشمیت، کاته‌خون را ذیل مفهوم بازدارندگی تفسیر می‌کند.

در واقع اغلب تفاسیر موجود، کاته‌خون را امری بازدارنده معرفی می‌کنند و این امر نشان‌دهنده وام‌دار بودن این تفاسیر به قرائت کارل اشمیت از این مفهوم است. بر این

اساس کاته خون خود شری است که از ایجاد شرهای بزرگ تر جلوگیری به عمل می آورد و از حوادث آخرالزمان پیشگیری می کند. اما در میان این تفاسیر، خوانش پائولو ویرنو^۱ واجد قسمی خلاقیت مضاعف است که این تفسیر را از دیگران مجزا می سازد. پائولو ویرنو در نظریه رادیکال - دموکراتیکش درباره انبوه خلق^۲ تلاش می کند تا سیمای کاته خون را از قدرت دولت حاکم تمایز بخشد (Virno, 2008: 45).

ویرنو پیش فرض های مردم شناسانه سنت سیاسی هابزی - اشمیتی را به چالش نمی کشد، بلکه ابتدا می پذیرد که انسان موجودی «شریر»، «چالش برانگیز» و «خطرناک» است. ولی با این همه، نتیجه گیری وی از این موضوع به غایت متفاوت است. از نظر وی، بی ثباتی مخاطره برانگیز گونه انسان که شر نامیده می شود، هرگز ربطی به صورت بندی و تکوین «امپراتوری فراگیر» یعنی حاکمیت دولت ندارد (Virno, 2008: 16). ویرنو معتقد است که در واقع شر بنیادین به وضوح وجود دارد و صرفاً همین شر است که بستر مشترکی را برای تکوین زندگی خوب فراهم می آورد. در حالی که سنت هابزی - اشمیتی در صدد است تا از این ابهام بنیادین موجود در هستی انسان، ابزاری برای توجیه تأسیس نهادهای سیاسی برای کنترل، تحدید و تغییر این مخاطرات برآمده از ذات انسان بسازد، ولی ویرنو استدلال می کند که این نهادها مادامی که ظرفیت حاکم برای تعلیق نظم قانونی در وضع استثنایی را داشته باشند، خودشان همچنان در وضع طبیعی مستقر هستند. در حالی که در وضع استثنایی، قدرت های طبیعی نوع بشر توسط شخص حاکم که وظیفه ابقای وضع طبیعی در وضع تاریخی را دارد، مستهلک می گردند، ولی دموکراسی انبوه خلق مدنظر ویرنو برآمده از انبوه های از قدرت های طبیعی است که به واسطه سامان دادن به نهادهای تاریخی - طبیعی، امکان تحقق ظرفیت های ضدونقیض نوع بشر در حوزه های گفتار و کنش را در تاریخ انضمامی ممکن می سازد. برای ویرنو، کاته خون مصداق چنین نهادی است؛ نیروی که از بروز شر طبیعی پیشگیری و راه آن را سد می کند، بدون اینکه قادر به از بین بردن یا شکست آن باشد. این نیرو همواره در مجاورت شری که در صدد پیشگیری از آن است، باقی می ماند و حتی از درآمیختن با آن اجتناب نمی کند. در مجاورت شری که در برابر آن مقاومت می کند، قرار می گیرد.

1. Paolo Virno
2. multitude

کاته‌خون در حکم نگهبان شر بنیادین است که آنرا به وجود آورده است. در اینجا پادزهر و زهر، تفاوتی با هم ندارند (Virno, 2008: 58).

ویرنو، تنزل کاته‌خون به دولت را که از سوی اشمیت مطرح شده بود، کنار گذاشت و کاته‌خون را به‌عنوان قسمی از زیست مردم‌شناسی ثابت و ماندگار مشاهده می‌کند؛ نوعی سازوکار دفع بلا که به‌واسطه عملکرد مستقیم خودش برای محافظت از نیروهای طبیعی در برابر خود ویرانگری کامل تلاش می‌کند. اگر کاته‌خون، بنیاد جنگ را محدود کند، می‌تواند در این مسیر، این ستیزه‌جویی را یک‌بار و برای همیشه از بین ببرد. علاوه بر این در فرایند صیانت از این نیروهای طبیعی، کاته‌خون از هیچ‌چیزی مگر خود این نیروها نمی‌تواند یاری بجوید. بدین‌سان کاته‌خون برای ویرنو، نهادی برای محافظت از ذات بشر است؛ نهاد محافظت از خودش به‌وسیله خودش.

این تفاسیر با وجود ارائه بینش‌ها و بصیرت‌های فراوانی که درباره ابعاد و ساحات گوناگون مفهوم کاته‌خون ارائه می‌دهد، نکته‌ای را از نظر دور داشته‌اند که دلالت به بُعد دیگر این مفهوم دارد. بند رازآلود و مبهم پولس قدیس درباره کاته‌خون، واجد دو بار معنایی است: نخستین معنا، ایده‌بازدارندگی است که اغلب تفاسیر حول این امر گرد آمده‌اند؛ ولی بار معنایی دوم که مغفول واقع شده و این مقاله سعی در برجسته‌سازی آن دارد، سویه موعودباورانه و رهایی‌بخش موجود در این بند از نامه دوم پولس به تسالونیکیان است.

چارچوب نظری

به باور کارل اشمیت، الهیات سیاسی نه یک گرایش در حوزه دانش است و نه پدیده‌ای نوظهور و عارضی؛ بلکه امری است که ریشه در بطن خودِ جوامع انسانی دارد. جوامع انسانی همواره بر این اساس پی‌ریزی شده‌اند که صلح و امنیت را برای شهروندان برقرار کنند. بدین‌سان در دوره پیشامدرن، سراسر این مسئولیت برعهده باری‌تعالی بود؛ ولی با پیدایش مدرنیته و فرایند سکولاریزاسیون، نهاد حاکمیت این مسئولیت را بر عهده گرفت. در واقع به عقیده اشمیت، مدرنیته آنچنان که از آن معنای گسست از دنیای پیشامدرن تفهم می‌گردد، هرگز رخ نداده، بلکه در دوران مدرن، ما شاهد تثبیت کارکردهای الهیاتی و صرفاً دگردیسی چهره کارگزاران هستیم. تمام مفاهیم مهم نظریه مدرن دولت، مفاهیمی

الهیاتی‌اند که عرفی شده‌اند؛ نه فقط بر اثر تحولات تاریخی - که طی آن این مفاهیم از حوزه الهیات به نظریه دولت منتقل شده‌اند (به‌عنوان مثال خدای قادر مطلق به قانون‌گذار قادر مطلق)، بلکه به علت ساختار نظام‌مندشان که شناسایی آن برای ملاحظه جامعه‌شناسانه این مفاهیم ضرورت دارد، استثنا در رشته حقوق همانند معجزه در الهیات است و فقط با آگاهی از این همانندی است که می‌توانیم اسلوبی را درک کنیم که در آن ایده‌های فلسفی مربوط به دولت قرون گذشته متحول شده‌اند (اشمیت، ۱۳۹۳: ۷۷).

در واقع هستی‌شناسی کاتولیکی و استعلایی اشمیت منجر شد تا وی همواره ساحت سیاسی را نیز در امتداد ساحت جهان هستی و نهاد کلیسا، ساحتی سلسله‌مراتبی ببیند که طی آن همواره یک تصمیم‌گیر مطلق‌العنان در رأس هرم برای تمامی اجزا برنامه‌ریزی می‌کند. اشمیت حتی در بحث خویش از امر سیاسی که بر اساس آن بنیاد امرسیاسی را همانا رابطه خصمانه و آنتاگونیستی دوست/ دشمن تلقی می‌کند، بازهم وام‌دار ادبیات الهیاتی است که همواره با مرکزگی روشن و صریح مؤمنان و کافران، مانع از فروپاشی مرزهای هویتی می‌گردد؛ مرزهایی که بر اساس نظر اشمیت، جوامع را بنیان می‌نهد.

بر اساس قرائت اشمیتی از الهیات سیاسی، حاکم و نهاد حاکمیت نقشی کاته‌خون یک ایفا می‌کنند؛ به این معنا که با جلوگیری و ممانعت از هرج‌ومرج همواره از وقوع حوادثی که به پایان زمان و آخرالزمان منجر می‌گردد، جلوگیری می‌کنند. ولی سنتی دیگر از الهیات سیاسی وجود دارد که برخلاف اشمیت، محور و مبنای الهیات سیاسی را نه مفهوم کاته‌خون، بلکه بر اساس مفهوم رستگاری^۱ پی‌ریزی می‌کند و حتی مفهوم کاته‌خون را نیز از روزنه رستگاری بررسی می‌کند و آن را صرفاً لحظه‌ای از لحظات نیل به رستگاری معرفی می‌کند. این سنت با سکولارسازی مفهوم رستگاری، به مفهوم‌رهایی در گستره سیاسی می‌رسد که بیش از هر چیزی به رهایی از چنگ سرمایه‌داری و نیل به دموکراسی رادیکال منجر خواهد شد. برای مثال والتر بنیامین به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین اندیشمندان این سنت اخیر از الهیات سیاسی، حتی جامعه بی‌طبقه مارکسی را مدل عرفی‌شده زمان مسیحایی می‌داند؛ زمانی که می‌توان آن را به زمان اتوپیایی تعبیر کرد. به عقیده بنیامین، در حال حاضر رؤیای اتوپیا، دیگر صرفاً یک رؤیا نیست؛ بلکه جلوه‌های تحقق آن به‌وفور در عصر حاضر یافتنی است (Wolin, 1982: 175).

بنیامین معتقد است که نظام قلمرو دنیوی باید بر شالوده‌ایده سعادت یا خوشبختی بنا شود. نسبت این نظام با امر مسیحایی، یکی از تعالیم اساسی فلسفه تاریخ است. این نسبت، پیش شرط درکی عرفانی از تاریخ و دربرگیرنده مسئله‌ای است که می‌توان آن را در هیئت یک تصویر بازنمایی کرد... ترتیب نظام دنیوی نیز به واسطه دنیوی بودنش به فرارسیدن ملکوت مسیحایی یاری می‌رساند. از این رو امر دنیوی هرچند خود یکی از مقولات این ملکوت نیست، لیکن مقوله‌ای تعیین‌کننده در فرارسیدن و نزدیکی به‌غایت آرام آن است (بنیامین، ۱۳۸۷: ۹۱-۹۲). بنیامین حتی یک گام به جلوتر برمی‌دارد و می‌گوید سیاست انقلابی وابسته به ارباب پنهان الهیات است و اساساً این الهیات است که آن را به حرکت وامی‌دارد (میلز، ۱۳۹۳: ۱۷۶).

تنش حاصل از این دو سنت فکری الهیاتی- سیاسی که حول دو مفهوم کاته‌خون و رستگاری می‌چرخد، موجبات ایجاد قرائت‌ها و درگیری‌های تئوریک ویژه‌ای را فراهم ساخته که به واسطه نسبتش با سیاست، بیش از هر حوزه دیگری خود را در ساحت اندیشه سیاسی متبلور کرده است. این دو سنت فکری دو پیامد بارز دارند: نخستین سنت حول مفهوم بازدارندگی، حاکم و حاکمیت است و سنت دوم در راستای رستگاری و رهایی به اندیشه‌ورزی می‌پردازد. این مقاله با عطف توجه به تنش موجود در الهیات سیاسی، قصد دارد تا نشان دهد که رستگاری، امری گسسته از امر کاته‌خونیک نیست؛ بلکه امری برآمده از خلال تناقض موجود در آن است.

روش‌شناسی

روش‌شناسی هرمنوتیکی، منظومه‌ای متشکل از چند رویکرد از جمله هرمنوتیک کلاسیک، هرمنوتیک مدرن (رادیکال)، روش‌شناسی قومی^۱، جامعه‌شناسی کنش متقابل نمادین^۲، روش‌های کیفی و... است. این رویکردهای گوناگون در ضدیتشان با روش‌شناسی اثباتی (پوزیتیویستی) به یک هویت واحد نائل می‌شوند و در واقع روش‌های اثباتی، (دیگری)^۳ رویکردهای تفسیری است و این رویکردها در ضدیت و غیریت با

1. Ethno methodology

2. Social Interaction

3. The Other

روش‌های اثباتی به خود هویت می‌بخشند. در واقع رویکردهای تفسیری، آنتی‌تز رویکرد اثباتی‌اند. رویکرد تفسیری، تلاشی برای دستیابی به معنا^۱ از طریق تفسیر^۲ متن است. این رویکرد میان تبیین و تفهم، تفاوت قائل است؛ بدین بیان که تبیین، به دست دادن علل عام حادثه‌ای از حوادث است (علت‌کاو)، درحالی‌که تفهم، کشف معنای نهفته در حادثه‌ای یا فعلی است در زمینه اجتماعی خاص (معناکاو). اولی با چرایی کار دارد و دومی با چیستی. از این‌رو هدف این رویکرد عبارت است از بازسازی معنا و محتوای اعمال و نظم‌های اجتماعی. به همین سبب رویکرد تفسیری، رویکردی معناکاوانه است و نه علت‌کاو. این عمل رمزگشایی یا فهمیدن معنای اثر، کانون علم هرمنوتیک است. علم هرمنوتیک، مطالعه فهم و به‌ویژه فهم متون است. در دایرة‌المعارف کلمبیا، هرمنوتیک به نظریه و عمل تفسیر، تعبیر شده است (شیرودی، ۱۳۸۸: ۲۸).

روش‌های هرمنوتیکی امروز به دو دسته متن‌گرا و زمینه‌گرا تقسیم شده است. متن‌گرایان، متن را خودبسنده و فارغ از نفوذ مؤلف و زمینه اجتماعی و سیاسی می‌دانند و زمینه‌گرایان همواره نسبتی قدرتمند میان متن، مؤلف و شرایط اجتماعی- سیاسی دوره مؤلف برقرار می‌کنند. در این میان کوئنتین اسکینر از بنیان‌گذاران مکتب کمبریج در حوزه تاریخ اندیشه سیاسی تلاش کرد تا نوعی همزیستی میان این دو روش به جهت رفع نواقص آنها ایجاد کند و به روش‌شناسی سومی دست یافت. روش‌شناسی هرمنوتیک اسکینر در صدد پاسخگویی به این سؤال اصلی است که در تلاش برای فهم یک متن، چه رویه‌های باید اتخاذ نمود؟ بنا به تصریح خود اسکینر، نسبت به این سؤال، دو پاسخ متعارف یا دو روش‌شناسی رایج ولی متضاد ارائه شده است که هر دو از مقبولیت نسبتاً گسترده‌ای برخوردارند؛ اولی روش‌شناسی معطوف به قرائت زمینه‌ای است که چارچوب یا زمینه^۳ را تعیین‌کننده معنای هر متن می‌داند و از این‌رو فهم معنای متن را منوط به فهم زمینه‌های فکری، دینی، سیاسی و اقتصادی می‌کند و مطابق آن در هر تلاش برای فهم معنا باید آن زمینه کلی یا چارچوب نهایی را بازسازی نمود. دیگری روش‌شناسی معطوف به قرائت متنی است که بر استقلال ذاتی متن به‌عنوان تنها کلید ضروری برای

1. Meaning
2. Interpretation
3. context

فهم معنای آن تأکید دارد و هر تلاشی را برای بازسازی زمینه اجتماعی، بیهوده تلقی می‌کند (Skinner, 1988: 29).

هر دو روش‌شناسی یادشده از نقایص متعددی رنج می‌برند و ناتوان از ارائه روش کافی یا مناسب برای دستیابی به فهم درست اثر هستند. اسکینر این دو روش‌شناسی را نقد می‌کند و در خلال نقدش، روش‌شناسی خاص خود را تدوین می‌نماید. کوئنتین اسکینر در جریان آثاری همچون زمینه و معنا، ماکیاولی و هابز و آزادی جمهوری خواهانه دو جلدی «بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن» توانست نوعی از هرمنوتیک را پایه‌گذاری کند که نه زمینه‌گراست و نه متن‌گرای صرف، بلکه از هر دو روش برای دستیابی به فهم متن یک مؤلف (اندیشمند) یاری می‌جوید.

اسکینر در اثر برجسته خود «ماکیاولی» که یکی از درخور ارزش‌ترین آثار در حوزه ماکیاولی‌پژوهی است، می‌نویسد: «استدلال من این خواهد بود که برای فهم نظریه‌ها و تعالیم ماکیاولی، باید مشکلاتی را از لابه‌لای غبار زمان باز و آشکار کنیم که ماکیاولی به‌وضوح در دو کتاب شهریار و گفتارها و سایر نوشته‌های خود در باب فلسفه سیاسی، خویشتن را با آنها روبه‌رو می‌دیده است. اما برای اینکه به چنین دیدگاهی برسیم، لازم است محیطی را که این آثار در آن نوشته شده، بازآفرینی کنیم» (Skinner, 1981: 2). اسکینر در تأیید این سخن، چندین سال بعد از نگارش کتاب ماکیاولی، در دو جلدی تأثیرگذار خود با عنوان «بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن» می‌نویسد: «مطالعه زمینه‌ای که طی آن آثار بزرگ در حوزه فلسفه سیاسی خلق شده‌اند، صرفاً کسب اطلاعات بیشتر درباره سبب‌شناسی آن نیست، بلکه این کار در عین حال مجهز کردن خود به نحوی کسب بصیرتی در معنا و مقصود مؤلف نیز هست و بسی بیشتر از آن است که می‌توان امیدوار بود صرفاً از خواندن چندین و چندباره خود متن، آنگونه که هواداران رویکرد متن‌گرا طبق معمول پیشنهاد کرده‌اند به دست آورد... وقتی بدین‌گونه سعی می‌کنیم متن را در جای درستش قرار دهیم، صرفاً زمینه تاریخی برای تفسیرمان ایجاد نکرده‌ایم، بلکه اصلاً به خود عمل تفسیر می‌پردازیم» (Skinner, 1978: xii).

در واقع در این مقاله ما با یک متن، یعنی متن نامه دوم پولس به تسالونیکیان مواجه‌ایم که در سه دوره زمانی متفاوت و توسط سه اندیشمند تفسیر شده است. این

تفاسير با وجود گستتها و تفاوتها، در مجموع سنتی از اندیشه سياسي را ذیل مفهوم الهيات سياسي برمی سازند. هابز در لویاتان، تفسیری مدرن و سکولار شده از مفهوم «کاتехون» ارائه داد که بر اساس آن، کاتехون نه یک فرد، بلکه همانا یک «نهاد» است؛ نهادی که کارکرد آن ممانعت از بروز و بسط شر گسترده است. هابز این تفسیر را ذیل زمینه‌ای تاریخی ارائه داد که طی آن به دلیل نزاع میان دولت و کلیسا، بیم وقوع یک جنگ داخلی عظیم وجود داشت و از سوی دیگر ممکن بود این امر به وقوع تزلزل در متن جامعه و به خطر افتادن جان و سلامتی شهروندان منجر گردد.

در سوی دیگر، ما با تفسیر کارل اشمیت از این فیگور الهیاتی مواجه‌ایم. اشمیت از جمله حقوق‌دانان و اندیشمندان سياسي بود که در دوره نازی‌ها با آنها همکاری می‌کرد و هدف وی از پردازش تفسیر کاتехون در آثارش (به‌ویژه در کتاب «قانون کره زمین»)، ارائه توجیهی برای سیاست‌های نازی‌ها بود. در سوی دیگر جورجو آگامبن قرار دارد که در زمینه اجتماعی بی‌اعتمادی فراگیر به کلان‌روایت‌ها که در نتیجه شکست ایدئولوژی‌های سياسي و کشتار میلیون‌ها نفر حین جنگ‌های جهانی به وقوع پیوست، دست به تفسیر می‌زند. وی از دیدگاه انتقادی خود به نقد تفاسیر پیشین از مفهوم کاتехون پرداخته، تا تفسیری رهایی‌بخش از این فیگور الهیاتی ارائه دهد.

خاستگاه مفهوم کاتехون

پولس از حواریون مسیح نبود و حتی سرکردگی یهودیانی را داشت که با پیگیری و تعقیب نوکیشان مسیحی در تلاش برای سرکوب پیروان این آیین بودند. اما بعد از حادثه‌ای که برای وی رخ می‌دهد، دچار مکاشفه‌ای گشته، پس از آن تبدیل به یکی از پرآوازه‌ترین مبلغان آیین مسیحیت می‌شود. پولس در دوران تبلیغ همچون یک چریک عمل می‌کرد، یعنی دو الی سه هفته در مناطق مختلف امپراتوری روم می‌ماند و هم‌زمان با تبلیغ، پایه‌های اولیه کلیسا را در آن منطقه احداث و بلافاصله آن منطقه را ترک و به نقطه‌ای دیگر می‌شتافت. همین زندگی پنهانی پولس که به جهت گریز از دست سربازان امپراتوری روم صورت می‌گرفت، باعث شد تا وی از ابزار نامه‌نگاری برای ارتباط با نوکیشان بهره‌برداری نماید.

از پولس سیزده نامه به جای مانده که به لحاظ اهمیت محتوای آنها و پیام‌های ارائه شده، باعث شده تا پولس بدل به دومین فیگور با اهمیت در تاریخ مسیحیت شود. در واقع زمینه اجتماعی پولس وی را وادار می‌کرد تا زبانی مبهم در پیش بگیرد. این امر حاوی دو نکته اساسی است؛ نخست اینکه فشارهای سیاسی شدید و فضای ضد مسیحی دوره پولس را نشان می‌دهد و در وهله دوم بیانگر پیامدهایی است کلام پولس بر نوکیشان مسیحی می‌گذاشت. در واقع ابهام زبان پولس نشان‌دهنده رادیکال بودن اندیشه‌ها و ایستارهای وی است که دائماً در تلاش برای رازآلود جلوه دادن آنها بود. تسالونیکی، منطقه‌ای در یونان امروزی است که پولس دو مرتبه به نوکیشان آن منطقه نامه نوشت. در نامه نخست، پولس مباحثی را درباره آخرالزمان بیان کرد که در میان مؤمنان مسیحی موجبات ایجاد ابهاماتی را فراهم کرد. این ابهامات باعث شد تا پولس برای دومین بار برای مردمان آن منطقه نامه بنویسد و طی آن نامه حوادث آخرالزمان را تشریح نمود. اما پولس با ادبیاتی رازورانه، مفهومی را در این رساله گنجانده که از آن پس محل تفاسیر فلسفی-سیاسی گوناگونی شد. در این نامه، پولس به دغدغه مخاطبان درباره بازگشت مجدد که در نامه اول بحث آن شده بود، پاسخ می‌دهد و موانع موجود بر سر راه بازگشت مجدد^۱ را تشریح می‌کند و فرایند رخدادهایی را که به وقوع خواهند پیوست، شرح می‌دهد:

«اجازه ندهید هیچ‌کس شما را به هیچ طریقی فریب دهد؛ زیرا تا زمانی که در وهله نخست، آن عصیان وقوع نیابد و آن مرد شریر، فرزند تباهی نمایان نگردد، آن روز فرا نخواهد آمد. او خصم قسم خورده خداوند است و از پرستش سرکشی می‌کند و نسبت به خداوند تکبر می‌ورزد. آیا به یاد ندارید هنگامی که در میان شما بودم، این موارد را به شما گوشزد کردم؟ شما می‌دانید که اکنون چه چیزی مانع^۲ است و سبب می‌شود که او صرفاً در زمانه مناسب خود ظاهر شود؛ زیرا راز بی‌قانونی هم‌اکنون نیز فعال است، اما فقط تا زمانی که آن کسی که مانع است^۱، از میان برداشته شود. آنگاه آن بی‌قانونی^۳ ظاهر خواهد شد، که خداوند او را نابود

1. parousia
2. to katechon
3. anomos

و با درخشندگی حضور خود او را از بین خواهد برد» (نامه دوم به

تسالونیکیان، عهد جدید، ۱۳۸۷: ۹۶۶-۹۶۷؛ 5: 3-8؛ cited in Menken, 1994: 3-8: 5).^(۲)

بر اساس شواهد موجود در عهدین، فیگور بی قانون در واقع همان آنتی کریس یا ضد مسیح است که خداوند او را در آخرالزمان به دست موعود نابود می کند. ولی در این قطعه، فیگور دیگری وجود دارد که ابهام موجود در آن بدل به یکی از بنیادهای اندیشه سیاسی در غرب مدرن شد: کاته خون. در واقع پولس قصد دارد بیان کند که حوادث آخرالزمان و نبرد نهایی میان خیر و شر که به پیروزی خیر و به تبع آن نجات نوع بشر منجر می گردد، توسط یک نهاد یا یک فرد که آن را «بازدارنده» یا «کاته خون» می نامد، در حال به تعویق انداخته شدن است.

از آنجایی که مفهوم کاته خون در هیچ جای دیگری از کتاب مقدس تکرار نشده، تفسیر این قطعه همچنان در حاله ای از ابهام باقی مانده است؛ به ویژه این ابهام شامل چیستی یا کیستی و نقش مثبت یا منفی کاته خون می شود. به عقیده آگامبن، سنتی که کاته خون را به امپراتوری روم تشبیه می کند و برای آن کارکردی مثبت در جهت به تعویق انداختن پایان زمان^۱ تعریف می کند، به ترتولیان^۲ باز می گردد. آگامبن معتقد است که هر نظریه دولت-از جمله نظریه هابز- که آن را بسان قدرت مقدر به جلوگیری یا تعویق فاجعه می انگارد- می تواند بسان سکولارسازی این تفسیر از نامه دوم به تسالونیکیان پنداشته شود (Agamben, 2005: 110). در واقع تفسیر هابز از فیگور لویاتان که در کتاب برجسته وی قید شده، در راستای همین سنت قرار دارد؛ سنتی که طی آن برای کاته خون، نقشی مثبت در جهت جلوگیری از شر در نظر می گیرد. در واقع عنصر کاته خون با ممانعت از بروز شر، مانع از پیدایش آخرالزمان و حوادث پس از آن می شود.

هابز؛ تبیین کاته خون به مثابه یک نهاد

نقطه آغازین ساخت دولت نزد هابز، ترس از وضع طبیعی است و هدف و غایت همانا بهره مندی از امنیت است که در وضع مدنی دولت بنیاد به دست می آید. در وضع طبیعی که وضعی هرج و مرج گونه است، هر کسی قادر به کشتن دیگری است. همگان فارغ از

1. the end of time
2. Tertullian

قدرت و توان بدنی در تهدید و ارعاب دیگری، برابرند؛ زیرا حتی قوی‌ترین مردمان نیز ممکن است دستخوش توطئه عده‌ای از افراد شوند و در نهایت مغلوب آنان. در واقع در وضع طبیعی به بیان خود هابز، قسمی «جنگ همه علیه همه» در حال وقوع است. هابز این وضعیت را نه وضعیتی موجود، بلکه وضعیتی بالقوه می‌داند و همین بالقوگی، امکان پیشرفت چنین جامعه‌ای را مسدود می‌سازد. ولی در وضع مدنی که هم‌زمان با اعطای قدرت‌ها به یک شخص ثالث صورت می‌گیرد، همه افراد در صلح و امنیت هستند. در وضع طبیعی، انسان گرگ انسان است^۱ و وحشت زاده شده از چنین وضعیتی، آنها را به سوی یکدیگر می‌کشاند و آنها را به نقطه‌ای می‌رساند که عقل به میدان وارد می‌شود و نیروی جدید بر فراز اجتماع قرار می‌گیرد؛ قدرتی که در میان انسان‌ها بی‌همتاست: لویاتان. هابز نام لویاتان را از فصول ۴۰ و ۴۱ کتاب ایوب مندرج در عهد عتیق اقتباس کرده است. در این فصول، لویاتان به‌عنوان قوی‌ترین و عظیم‌الجثه‌ترین هیولای دریایی تصویر می‌شود. در این آیات و در شرح لویاتان آمده است:

«هر کسی بخواهد او را بگیرد، از دیدنش به لرزه می‌افتد و تلاشش نافرجام می‌ماند. هیچ‌کسی جرأت ندارد او را تحریک کند یا در مقابلش بایستد. در تمام دنیا، کسی نیست که با او درگیر شود و جان سالم به در ببرد... پشت او از فلس‌هایی که محکم به هم چسبیده‌اند، پوشیده شده است، به طوریکه هیچ‌چیزی قادر نیست آنها را از هم جدا کند... از دهانش آتش زبانه می‌کشد... قدرت حیرت‌انگیزی در گردنش نهفته است... دلش مثل سنگ زیرین آسیاب سخت است... روی زمین هیچ موجودی مانند او بی‌باک نیست. او سلطان درندگان است و هیچ جانوری به پای او نمی‌رسد» (Holy bible, 1996: 1189-1190).

با توجه به تفسیر هابز در فصل بیست‌ونهم لویاتان، آشکار می‌شود که وضع طبیعی در واقع مصداقی بر آغاز آنارشی و هرج‌ومرج است که هابز به شدت از آن وحشت داشت. هابز در این فصل، نابودی دولت‌ها را نه از طریق دشمنان خارجی، بلکه به‌واسطه بیماری‌ها و ناهنجاری‌های داخلی می‌داند. هابز تا جایی این استدلال خود را پیش می‌برد که حکم

می‌کند که ملاک اعمال نیک و بد، همان قانون مدنی است و قاضی نیز همان قانون‌گذار است. هابز با این حکم قصد دارد تا اینگونه القا کند که حاکمیت تجزیه‌پذیر نیست و تنها یک قانون و قانون‌گذار باید وجود داشته باشد و آن نیرو همانا حاکم است:

«طبیعت، آدمیان را از نظر قوای بدنی و فکری آنچنان برابر ساخته است که هرچند گاه کسی را می‌توان یافت که از نظر بدنی، نیرومندتر و از حیث فکری، باهوش‌تر از دیگران باشد، با این حال وقتی همه آنها با هم در نظر گرفته شوند، تفاوت میان آنها به اندازه‌ای قابل ملاحظه نیست که بر اساس آن کسی بتواند مدعی امتیازی برای خودش باشد، درحالی که دیگری نتواند به همان میزان، ادعای چنان امتیازی داشته باشد... بنابراین اگر دو کس خواهان چیزی واحد باشند که نتوانند از آن بهره‌مند شوند، دشمن یکدیگر می‌شوند... و در وضعیتی قرار می‌گیرند که جنگ همه بر ضد همه است؛ زیرا جنگ تنها به معنی نبرد یا عمل جنگیدن نیست؛ برهه‌ای از زمان است که در آن اراده معطوف به منازعه از طریق نبرد به اندازه کافی آشکار باشد... زندگی آدمی در چنین وضعیتی، گسیخته، مسکنت‌بار، زشت، ددمنشانه و کوتاه است» (هابز، ۱۳۸۷: ۱۵۷-۱۵۸).

در چنین وضعیت آنارشیکی است که ضرورت حضور یک قدرت برتر که از جنگ نهایی جلوگیری می‌کند، حس می‌گردد. لویاتان، یک قدرت بازدارنده^۱ است؛ قدرتی که اجتماع را از هاویه بی‌نظمی بالقوه وضع طبیعی موقتاً نجات می‌دهد. پیش از این، همه نظریه‌های دولت از ارسطو تا ژان بدن، همگی قسمی از ذات را به دولت تحمیل می‌کردند که وجود آن را ضروری می‌ساخت و در عین حال صورتی استعلایی به دولت می‌بخشید. نظریه‌های مختلف دولت از نظریه طبیعی بودن دولت تا نظریه‌هایی مثل پدرسالاری، مدرسالاری، زور و خویشاوندی، همگی مدعی فطری بودن دولت‌اند. اما هابز در چرخشی مدرنیستی که ملهم از مبانی الهیات مسیحیت گنوسی بود، دولت یا همان قدرت تجمع‌یافته را نه امری طبیعی می‌دانست و نه امری در ادامه قدرت خداوند، آنگونه که آبی

کلیسا معتقد به آن بودند؛ بلکه هابز، دولت را به کاته‌خون، به یک بازدارنده، به یک نهاد فاقد ذات و یک مصنوع بشری تنزل داد؛ نهادی که کارویژه آن، ممانعت از بروز شر فراگیر و جنگ نهایی بود. این شر، یا شر انسان‌ها علیه یکدیگر بود و یا شر طبیعت علیه انسان‌ها که در قالب ویروس‌ها و میکروب‌ها، قصد پایان دادن به اجتماع انسانی را دارد. از این رو دولت مدرن به‌عنوان یک نهاد بازدارنده، با اتکا به دو نیروی پلیس و متخصصان بهداشت و سلامت، باید فضا را برای به تعویق افتادن جنگ نهایی آخرالزمان فراهم کند.

اشمیت؛ باز تفسیر کاته‌خون

تفسیر اشمیت از شخصیت کاته‌خون در کتابش «قانون کره زمین^۱»، مثال بارز سنتی است که از ترتولیان آغاز می‌شود و با هابز به اوج می‌رسد. سنت دیرینی که پیشاپیش در ترتولیان یافت می‌شود، این قدرت را که پایان زمان را به تأخیر می‌اندازد یا حفظ می‌کند، به‌عنوان امپراتوری روم شناسایی می‌کند که به این معنا، کارکرد تاریخی مثبتی دارد (به همین خاطر ترتولیان می‌گوید که ما برای دوام جهان دعا می‌کنیم، برای صلح در امور، برای تعویق پایان). این سنت در پرورده‌ترین حالت خود به نظریه اشمیتی می‌انجامد که در نامه دوم به تسالونیکیان، یگانه بنیاد ممکن را برای آموزه مسیحی، قدرت دولتی می‌یابد (Agamben, 2005: 95).

به عقیده اشمیت، اضطراب و اندوه متراکم افرادی که نگران جان خود هستند، قدرت جدیدی را به میدان می‌آورد؛ یعنی لویاتان و آن را تأیید می‌کند نه خلق؛ تا جایی که لویاتان آشکارا از همه طرفین قرارداد و از جمع جبری اراده‌های منفرد فراتر می‌رود، آن هم در معنایی کاملاً حقوقی و نه مابعدالطبیعی. منطق ذاتی این محصول مصنوعی ساخته دست آدمی یعنی دولت، نه در یک شخص، بلکه در هیئت یک ماشین به حداعلی می‌رسد (اشمیت، ۱۳۹۵: ۸۶). اشمیت باور دارد که هابز هرگز به دنبال ایجاد یک اتوپیا نبود؛ بلکه صرفاً نیرویی را مدنظر داشت که بتواند حداکثر صلح و امنیت جسمانی را ایجاد نماید و از وضعیت بهیمیت نجات دهد. هابز بعد از نگارش لویاتان، اثری را به رشته تحریر درآورد که بعد مرگ وی با عنوان «بهیموت؛ یا پارلمان طولانی» منتشر شد.

بهیموت نزد هابز، مصداق آنارشی است و لویاتان در معنایی عکس به کار می‌رود؛ یعنی معنای دولت که ثبات و آرامش را ایجاد و از دخول شر و آنارشی به اجتماع و نبرد نهایی آخرالزمان جلوگیری می‌کند. به باور اشمیت، مطابق نظر هابز، سرشت جوهری وضع طبیعی یا بهیموت، چیزی جز جنگ داخلی نیست؛ جنگی که تنها با قدرت فائقه دولت، یعنی لویاتان می‌توان از آن احتراز کرد (اشمیت، ۱۳۹۵: ۷۰). به‌زعم اشمیت و پیرو آن سنتی که از ترولیان آغاز شده، لویاتان یا قدرت بازدارنده، همانا غایت و پایان سیاست است که ریشه‌های عمیق الهیاتی دارد.

اشمیت در بحث خود درباره نظم فضایی قرون وسطا و انفکاک قانون بین‌المللی مدرن از قانون عمومی اروپا^۱ بیان می‌کند که ضمانت یکپارچگی این نظم فضایی بر عهده امپراتوری مقدس روم بود که اشمیت، آن را نخستین جلوه از ظهور کاته خون می‌داند و همچنان آن را تنها جلوه کاته خون معرفی می‌کند:

«امپراتوری مسیحی ابدی نبود، بلکه غایت خودش را داشت و پایان زمان کنونی را همراه خود حمل می‌کرد. با وجود این، این قابلیت را داشت که تبدیل به قدرتی تاریخی شود. مفهوم تعیین‌کننده و تاریخی‌ای که این تداوم را میسر می‌ساخت، همانا بازدارندگی بود: کاته خون. امپراتوری از این منظر، قدرتی تاریخی بود که از ظهور دجال و پایان یافتن ابدیت زمان حاضر پیشگیری می‌کرد. این قدرتی بازدارنده است، همان‌طور که پولس رسول در نامه دوم به تسالونیکیان اشاره کرده بود. ... امپراتوری مسیحی قرون وسطی مادامی حیات خواهد داشت که ایده کاته خون زنده باشد» (Schmitt, 2003: 60).

به عقیده اشمیت، درک امپراتوری بر مبنای مفهوم کاته خون، میان وعده فرجام‌شناختی مسیحیت و تجربه انضمامی تاریخ ارتباط برقرار می‌کند، به تعویق افتادن رجعت مسیح را تشریح می‌کند و کنش‌های سیاسی و تاریخی را به نحوی معنا می‌دهد که قریب‌الوقوع بودن رجعت را تضعیف می‌کند:

«من باور ندارم که ایمان اصیل مسیحی، هیچ برداشت دیگری از تاریخ

غیر از کاته خون داشته باشد. اعتقاد به اینکه یک نیروی بازدارنده، پایان

جهان را به تعویق می‌اندازد، پلی ارتباطی میان یک مفهوم ناقص فرجام‌شناختی درباره همه رخدادهای بشری و یک یکپارچگی عظیم تاریخی مثل امپراتوری مسیحی در دوره شاهان ژرمنی برقرار می‌کند» (Schmitt, 2003: 60).

بدین‌سان عقیده بر این است که ایده کاته‌خون به مسیحیت، شکل و قالبی سیاسی می‌بخشد و همه اشکال پیشامسیحی اقتدار سیاسی را در بستر فرجام‌شناختی مسیحیت، حل و جذب می‌کند. با وجود این باید بیان شود که صورت‌بندی مورد نظر اشمیت، میان امر فرجام‌شناختی و تاریخ سیاسی، صرفاً بر اساس روندهای تاریخی قرون بعد از نگارش نامه (دوم به تسالونیکیان) ممکن شد. اگر متن پولس، اشاره‌ای به کاته‌خون مسیحی نمی‌داشت، تفسیر اشمیت از کاته‌خون به طور حتم به نامه دوم به تسالونیکیان بی‌ربط می‌شد. در غیاب ایده کاته‌خون، اقتدار سیاسی امپراتوری، وحدت فضایی انضمامی خودش را از دست می‌دهد و به قیصریسم تنزل می‌یابد، که اساساً شکلی غیرمسیحی از قدرت تلقی می‌گردد (Schmitt, 2003: 63).

مفهوم کاته‌خون حتی در شکل تمثیلی بی‌طرفانه و خنثی نیز همچنان به‌عنوان درون‌مایه اصلی سازه اندیشه‌ورزی انضمامی دوران پساوایمار اشمیت باقی می‌ماند. اشمیت باور داشت که کاته‌خون، یگانه ابزاری است که یک مسیحی از طریق آن، تاریخ و معنای مستتر در آن را درک کند (Meier, 1988: 162).

در این گزاره شگفت‌انگیز، اشمیت صرفاً باور خود به کاته‌خون را نه به‌عنوان یک فیگور الهیاتی، بلکه به‌عنوان نیروی ناسوتی که از ظهور نهایی امرمقدس جلوگیری می‌کند، بیان می‌کند. در دو کتاب «هوموساکر: قدرت حاکم و حیات برهنه» و «وضعیت استثنایی» نیز آگامبن، باور به کاته‌خون را به‌عنوان مؤلف هکلی‌سازی خنثی و بی‌طرفانه موجود در همه نظریه دولت معرفی می‌کند که به آن به چشم قدرتی می‌نگرند که هدفش، انسداد یا به تأخیر انداختن فاجعه است. از این‌رو کلی‌سازی بی‌طرفانه و خنثی مفهوم کاته‌خون متناظر با ناسوتی‌سازی^۱ آن می‌گردد، که طبق قرائت آگامبن در این دو اثرش، نیروی کاته‌خون را به نحو تمام و کمال صرفاً از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر منتقل می‌گرداند. از منظر این

مضمون خنثی و بی‌طرفانه، کاته‌خون به هر نوع اقتدار برساخته‌شده‌ای^۱ دلالت دارد که کارکرد آن به تعویق انداختن فاجعه‌ای اجتماعی است که بی‌درنگ رستگاری نهایی از بند اقتدار را ممکن می‌سازد. هر نظریه سیاسی که مبتنی بر مردم‌شناسی فلسفی‌ای باشد که ذات انسان را ذاتاً شریر می‌پندارد، کاته‌خون را به‌مثابه کارگزار طبیعت‌زدایی متمدانه^۲ این وضعیت انسانی تعریف خواهد کرد (Rasch, 2007: 102).

البته اصلی‌ترین شخصیت در این فرایند سکولارسازی منطق کاته‌خون، توماس هابز بود که در نظریه حاکمیت به‌وضوح درصدد دفع فاجعه نابهنجار جنگ همه‌علیه همه است؛ جنگی که قابلیت رخداد آن در وضع طبیعی مستتر است. نظریه هابز، نقطه عزیمت نقد آگامبن از منطق کاته‌خون یک حاکمیت است که نگاه اجمالی به آن می‌تواند برای درک قرائت بدیل وی درباره قطعه‌ای که سنت پل درباره کاته‌خون بیان کرده، راهگشا باشد.

آگامبن؛ از کاته‌خون تا رستگاری

آگامبن در هوموساکر^۳ استدلال می‌کند که ناسوتی‌سازی منطق کاته‌خون که هابز انجام داده است، وابستگی بنیادین وضع طبیعی نابهنجار به نظم جامعه مدنی را که بر مبنای نفی وضع طبیعی استوار شده، پنهان می‌سازد. شر طبیعی که حاکم آن را از وقوع بازمی‌دارد، نه متعلق به فضای خارج از جامعه مدنی است و نه به لحاظ زمانی مسبوق بر آن؛ بلکه این شر در وضعیتی استثنایی برساخته شده است که طی آن نظم به‌نوعی از بین رفته است (Agamben, 1998: 15-36). وضع طبیعی هابزی ابداً وضعیتی پیش‌حقوقی که فاقد قانون برای شهر باشد، نیست؛ بلکه وضع طبیعی، وضع استثنایی است و مرزی را برمی‌سازد و ساکنان در آن مقیم می‌گردند. این وضع آنچنان هم وضع جنگ همه‌علیه همه نیست. در نتیجه به بیان بهتر، وضعیتی است که طی آن هر کسی در حکم حیات برهنه^۴ و یک هوموساکر برای دیگری محسوب می‌گردد (Agamben, 1998: 105).

1. constituted authority
2. civilizing denaturation
3. Homo Sacer
4. bare life

وضع طبیعی برآمده از تصمیم حاکم به جهت انحلال وضع مدنی است که اجرای قوانین و هنجارهای داخلی را به حالت تعلیق درمی‌آورد و در نتیجه هستی اتباعش را به حیات برهنه تقلیل می‌دهد. در این وضعیت، قرارداد اجتماعی بسان امری پوچ می‌نماید و هم‌زمان سوژه از جانب حاکم طرد می‌گردد؛ یعنی از حمایت حاکم محروم می‌شود و در میدان اعمال خشونت نامحدود حاکم رها می‌گردد. اگر وضع طبیعی محصول امر سیاسی باشد، پس معایب و ایرادات امر سیاسی، از جمله معایب مقطعی یا همیشگی، دوباره در وضع استثنایی منعکس می‌شوند. از این‌رو وضع استثنایی را نمی‌توان «شرهای کوچک‌تر» در مقایسه با «بازگشت» وضع طبیعی قلمداد کرد؛ زیرا وضع استثنایی هیچ نیست مگر بازگشت خود وضع طبیعی. بدین‌سان نقد آگامبن از فلسفه سیاسی از هابز تا اشمیت و فراسوی او را می‌توان در این استدلال خلاصه کرد که «شر کوچک‌تر» حاکمیت دست‌کمی از شر مطلق ندارد؛ زیرا شر کوچک‌تر قادر است تا خود را به‌عنوان امر خیر معرفی کند، در حالی که ریشه در همین شری دارد که با آن در ستیز است.

این ایده، تفسیر آگامبن از قطعه مربوط به کاته‌خون در نامه دوم به تسالونیکیان را روشن می‌سازد. در کتاب «زمانی که باقی می‌ماند»، آگامبن بیان می‌دارد که قطعه یادشده ابداً واجد هیچ ارزش‌گذاری مثبتی درباره آموزه مسیحی قدرت دولت نیست؛ به‌ویژه به این دلیل که این اصطلاح، امکان ارجاع به قدرت دولت مسیحی را ندارد. در واقع در قطعه یادشده، کاته‌خون به‌عنوان چیزی معرفی شده که باید «برچیده شود»^۱ یا «از سر راه کنار گذاشته شود»^۲ تا «رمز و راز بی‌قانونی»^۳ جلوه‌گر شود؛ یعنی کاته‌خون هم اکنون وجود دارد و گریبانگیر ماست. در خوانش آگامبن از نامه پولس، هرچ‌ومرج و بی‌قانونی دلالت به تعلیق قانون در وضع استثنایی دارد، که در نتیجه این امر، قانون غیرفعال شده و به ناگزیر بی‌معنا باقی می‌ماند (Agamben, 2005: 95).

این وضعیت استثنایی، وضعیتی همیشگی نیست، بلکه وضعیتی «در حال حاضر موجود» است. کاته‌خون به‌عنوان ساختار اقتدار بر ساخته شده، در اصل صرفاً در

1. removed

2. out of the way

3. mystery of anomie

امپراتوری روم تجلی می‌یابد که در واقع تجلی نهایی «غیبت قانون» را به تأخیر می‌اندازد. تجلی راز بی‌قانونی، مستلزم برملا شدن از کار افتادگی قانون و فقدان مشروعیت ذاتی همه انواع قدرت در زمانه مسیحایی است (Agamben, 2005: 111). همان‌طور که از نظر آگامبن، وضع طبیعی هابز به واسطه وضع استثنایی در نظم جامعه مدنی حلول می‌یابد، قرائت وی از پولس، تأکید را بر این می‌نهد که مسیر بی‌قانونی همواره اغلب از دلِ نظمی که توسط «قدرتِ برساخته» تولید گشته، می‌گذرد که امکانات و محدودیت‌های اعمال آن صرفاً متوجه حاکم است. با وجود این اگر همه قدرت‌ها نامشروع تلقی شوند، پس دیگر امکان برقراری تمایز میان کاته خون، به مثابه قدرت بازدارنده بی‌قانونی و شخصیت مرد شریر^۱ که معمولاً به آنتی کریس دلالت دارد، وجود نخواهد داشت. آگامبن قرائتی خاص درباره این دو شخصیت به عنوان دو بُعد از قدرتی واحد در قبل و بعد از تجلی «راز بی‌قانونی» ارائه می‌دهد: قدرت ناسوتی-خواه امپراتوری روم یا هر قدرت دیگر- در ظاهر بر بی‌قانونی و هرج و مرج بنیادین آخرالزمان سرپوش می‌گذارد. نادیده گرفتن این راز بی‌قانونی، در ظاهر بی‌قانونی بنیادین آخرالزمان را نفی می‌کند و قدرت در شخصیت مرد بی‌قانون (آنتی کریس) مفروض داشته می‌شود که معرف بی‌قانونی مطلق است (Agamben, 2005: 111).

خوانش آگامبن از قطعه معروف به کاته خون در رساله دوم پولس به تسالونیکیان اساساً اصطلاحات و مفاهیمی را که حول مسئله نمای کاته خون وجود داشتند، متحول نمود. همان‌طور که مشاهده شد، در سنت هابزی-اشمیتی، کاته خون سکولار شده، مشروعیت خود را از این رو کسب می‌نمود که تنها نیرویی است که مانع بی‌قانونی طبیعی می‌شود و بدین سان پایان نظم اجتماعی موجود را به تأخیر می‌اندازد. امرسیاسی، بر اساس تصمیم حاکم درباره تمایز میان دوست-دشمن فهمیده می‌شود که از بسط بی‌قانونی به کل نظم موجود ممانعت به عمل می‌آورد. از این رو امرسیاسی آنگونه که در روش اشمیت در الهیات سیاسی بیان شده، صرفاً یک شباهت ظاهری با الهیات ندارد؛ بلکه امرسیاسی به عنوان بنیاد متعالی نظم اجتماعی، خود الهیاتی شده^۲ است، به نحوی که اشمیت میان باور به کاته خون و باور به خداوند، لزوماً ربط و نسبتی نمی‌بیند.

1. anomos
2. theologized

برعکس، طبق خوانش آگامبن، کاته‌خون همان آنتی‌کریس است که سلطنت خود را به‌واسطه این واقعیت که خودش سررسید‌ظهور خود را به تأخیر می‌اندازد، تداوم می‌بخشد و خود را به‌عنوان شری کوچک‌تر معرفی می‌کند که مانع از ظهور خودش (یعنی شر بنیادین) می‌شود. در این خوانش، ایده کاته‌خون، ابزاری مزورانه است که به نحو نامشروعی موجبات تداوم سلطنت قدرت بی‌قانونی را فراهم می‌کند و دغدغه برای نیل به رستگاری را با دغدغه نسبت به در امان ماندن از شر بزرگ‌تر، که مستلزم اطاعت کردن از شر کوچک‌تر اقتدار برساخته شده است، جابه‌جا می‌کند. بدیهی است که شر، تحت پوشش غلبه بر شر تداوم می‌یابد. در نتیجه آنتی‌کریس همچون کاته‌خون، خود را در میانه ما و بازگشت مجدد که پولس آن را «راز بی‌قانونی» نام می‌نهد، قرار می‌دهد و هدف نهایی آن، بازتولید بی‌قانونی در جامعه مسیحایی است. آگامبن برخلاف اشمیت که کاته‌خون را حلقه اتصال فرجام‌شناسی مسیحی و هستی‌تاریخی اصیل و سازنده و عامل مشروعیت‌بخش سلطنت امپراتوری می‌داند، معتقد است که منظور نامه دوم به تسالونیکیان به‌وضوح حذف کاته‌خون است؛ به‌نحوی که ممکن نیست این نامه برسازنده ایده مسیحی قدرت در هیچ شکلی باشد (Agamben, 2005: 111).

مواضع متضاد اشمیت و آگامبن در رابطه با کاته‌خون، اهمیت مضاعف سیاسی نامه دوم به تسالونیکیان را به‌عنوان یکی از متون بنیادین سنت سیاسی غرب نشان می‌دهد. کاته‌خون به هر پریشی در حول امرسیاسی ربط و نسبت دارد و یا دست‌کم برای همه مسائل منفرد در حوزه هستی‌شناسی سیاسی، از قانون طبیعی گرفته تا نظریه قرارداد، از حق شورش تا جنگ علیه ترور، دلالت‌های ضمنی دارد. در حالی که برای رویکرد هابزی-اشمیتی، کارکرد بازدارنده کاته‌خون، قلمرو امرسیاسی موجود را در محدوده «هر آنچه هست» تثبیت می‌نماید و علت وجودی آن را صرفاً در احتمال خودویرانگری مستتر در نوع بشر می‌داند. اما نگرش موعودباورانه آگامبن، تأکید بر حذف کاته‌خون به‌مثابه شرط ممکن ساختن زندگی فراسوی صورت‌بندی در حال حاضر موجود دارد که امر سیاسی را حول منطق حاکمیت تعریف می‌کند.

آگامبن در سال ۲۰۱۵، دفتر دوم از بخش دوم مجموعه هوموساکر را با عنوان «استاسیس؛ جنگ مدنی به‌مثابه پارادایمی سیاسی» منتشر کرد و در آن مقاله‌ای با عنوان

«لویاتان و بهمیوث» را گنجانند. این مقاله با وجود مختصر بودن، دلالت بر دگردیسی رادیکالی در تفسیر آگامبن از هابز داشت. آگامبن در این مقاله با تغییر قرائت پیشین خود، بر این عقیده پافشاری می‌کند که لویاتان هابز نه تنها مبتنی بر منطق کاته‌خون نیست، بلکه قسمی موعودباوری سیاسی بنیادین را ارائه می‌دهد. آگامبن با تأکید بر برخی از بندهای بخش دوم لویاتان، قسمی موعودباوری را از اندیشه هابز استخراج می‌کند. اغلب تفاسیر از لویاتان، بیش از هر چیزی بر نیمه نخست این کتاب تأکید می‌نهند که نظریه سیاسی هابز در آن بیان شده است. اما در نیمه دوم کتاب که مربوط به مسائل الهیاتی است، هابز بخش‌های جالب توجه‌ای دارد که بدل به بنیاد اصلی قرائت متأخر آگامبن از لویاتان هابز شد. هابز در فصل سی‌وپنجم لویاتان می‌نویسد: «ملکوت خداوند، ملکوتی واقعی است و نه استعاری و نه تنها در عهد عتیق، بلکه در عهد جدید نیز چنین تلقی می‌شود. وقتی می‌گوییم: که ای خدا! سلطنت، قدرت و عظمت از آن توست، معنایش سلطنت خداوند به موجب میثاق ماست، نه به موجب حق خداوند؛ چراکه خداوند این حق را همواره داشته است. در آن صورت گفتن این مطلب در نماز و نیایش ما کاملاً زائد بود، مگر آنکه منظور از آن، اعاده ملکوت خداوند باشد» (هابز، ۱۳۸۷: ۳۵۷).

طبق نظر هابز در فصل سی‌وپنجم لویاتان با بازگشت موعود، ملکوت خداوند مجدداً برپا می‌شود و اساساً هدف از تمام جدال‌های الهیاتی و سیاسی، بازگشت موعود است. علاوه بر این هابز در فصل چهل‌وچهارم لویاتان، نقل و قولی از نامه اول پولس به تسالونیکیان می‌آورد مبنی بر اینکه روز موعود هنوز فرانسیده و کسی قادر به تعیین زمان آن نیست، چرا که آن روز همچون دزدی در شب می‌آید (همان: ۵۰۵). آگامبن با بزرگ‌نمایی بندهایی از لویاتان که طی آن فرارسیدن زمانه موعود را گوشزد می‌کند، از تفسیر کاته‌خون یک لویاتان گسسته و به قرائتی فرجام‌باورانه از این اثر دست می‌یازد؛ قرائتی که هابز را در جامه یک اندیشمند سیاسی موعودباور به تصویر می‌کشد.

آگامبن معتقد است: «در واقع چیزی که در نظریه هابز مشخص است، این واقعیت است که هر چند ملکوت خداوند و قلمرو ناسوتی (لویاتان) کاملاً از یکدیگر مستقل هستند، از چشم‌انداز فرجام‌شناختی^۱، آنها به نوعی منطبق با یکدیگر هستند؛ زیرا هر دو

روی زمین به وقوع می‌پیوندند و لویاتان ضرورتاً زمانی که ملکوت خداوند روی زمین گسترانده می‌شود، محو می‌گردد» (Agamben, 2015: 51).

آگامبن بر این عقیده است که طبق خوانش موعودباورانه از اثر برجسته هابز، لویاتان- دولت، بنا بر ماهیت خود باید اسباب امنیت و رضایتمندی شهروندانش را تأمین کرده، وقوع آخرالزمان را تسریع نماید (Agamben, 2015: 56). آگامبن در آثار متقدم خود «هوموساکر» و «زمانی که باقی می‌ماند»، سراسر اندیشه سیاسی هابز را که بیش از همه در کتاب لویاتان نمود یافته، در پرتو قسمی سکولارسازی منطق الهیاتی کاتخون تفسیر می‌کرد. اما با انتشار اثر متأخر وی، یعنی «استاسیس: جنگ مدنی به‌مثابه پارادایمی سیاسی» با بازتفسیر لویاتان، خوانشی موعودباورانه و آنتی‌کاتخون یک از این بزرگ‌ترین اثر فلسفی- سیاسی دوران مدرن ارائه کرد. آگامبن در این کتاب، هابز را در جرگه اندیشمند موعودباوری همچون والتر بنیامین قرار می‌دهد؛ زیرا هر دو معتقد بودند که ملکوت خداوند صرفاً ملکوتی استعاری نیست، بلکه فرجام تاریخ است و در نهایت روز موعود و روز نجات نوع بشر فرامی‌رسد. علاوه بر این هم هابز و هم بنیامین عقیده دارند که سیاست ناسوتی، قلمروی مستقل از ملکوت خداوند است؛ اما این سیاست ناسوتی در نسبت با فرجام موعودباورانه تاریخ نیز هست. به عقیده آگامبن، هم هابز و هم بنیامین معتقدند که این سیاست ناسوتی (امپراتوری/دولت)، هیچ‌گونه کارکرد بازدارنده‌ای ندارد (همان: ۵۳)؛ زیرا در مقابل لحظه موعود، هیچ قدرتی یارای مقابله ندارد.

آگامبن تأکید دارد که هابز از وجوه شرارت‌بار هیولای لویاتان در سنت الهیاتی مسیحی، اطلاع کامل داشت و تعمداً از این موجود برای بیان نظر خود استفاده کرد. طبق این سنت الهیاتی، دو هیولای لویاتان و بهیموث در لحظه آخرالزمان با یکدیگر به جدال می‌پردازند و هر دو در این نبرد کشته می‌شوند. از این‌رو در سیاست مسیحی هابز، لویاتان یا دولت به‌هیچ‌وجه کارکرد بازدارنده یا به تأخیر اندازنده آخرالزمان را ندارد. درواقع هیچ‌گاه چنین کارکردی نداشته است. برعکس، طبق سنت عهدین که هابز به طرز رندانه‌ای معتقد است که کلیسا آن را به فراموشی سپرده است، آخرالزمان هر آن می‌تواند حادث گردد و لویاتان/دولت نه‌تنها قادر به بازدارندگی در برابر آن نیست، بلکه همچون یک هیولای فرجام‌شناختی باید از بین برود (Agamben, 2017: 15).

این دگرذیسی در خوانش آگامبن از لویاتان، این اثر برجسته دوران مدرن را تبدیل به محل منازعه آشکار میان دو گروه از مفسران کرد. در یکسو اشمیت و پیروانش، لویاتان و یا دولت مدرن را صرفاً کاته خون و یا نهادی خنثی در جهت حفظ وضع موجود می‌دانند و در سوی دیگر بنیامین، آگامبن، ویرنو و نگری با ارائه خوانشی موعودباورانه، این نخستین اثر مدرنیته سیاسی را در راستای اندیشه انتقادی تفسیر نمودند.

نتیجه‌گیری

اندیشه سیاسی از دوران تکوین اولیه خود در یونان باستان همواره با مقوله‌های الهیاتی و الهیات سیاسی عجین بوده است، اما این امر در دوران مدرن و به‌ویژه در قرن بیستم با انتشار آثار وبر، اشمیت، ووگلین و لوویت، اهمیت بیشتری یافت. با تفسیر دقیق آثار اولیه مدرنیته سیاسی همچون لویاتان توماس هابز به‌وضوح می‌توان مقوله‌های الهیاتی را در این اثر برجسته مشاهده کرد. نه‌تنها نیمی از این کتاب به مسائل و مفاهیم الهیاتی می‌پردازد، بلکه حتی نیمه نخست نیز صرفاً مبادرت به سکولارسازی مقوله‌های الهیاتی می‌نماید تا چهره‌ای جدید و بدیع از حاکم ارائه دهد؛ چهره‌ای که تا آن زمان اثری از آن وجود نداشت. از هابز تا اشمیت و پس‌از آن آگامبن، خط سیری را در اندیشه سیاسی شاهدیم که واجد ابعاد الهیاتی قاطعانه‌ای است.

هابز با سکولارسازی مفهوم کاته خون برای نخستین بار چهره‌ای از حاکم- دولت ارائه داد که علاوه بر حمل بار الهیاتی، قدرتی استعلایی نیز دارد. مفهوم کاته خون، تباری به‌اندازه کل تاریخ اندیشه سیاسی در غرب مسیحی دارد. تا قبل از عصر مدرن، این مفهوم صرفاً معنایی مثبت و ایجابی داشت. اما در دوران مدرن و با انتشار کتاب لویاتان هابز که نخستین و برجسته‌ترین کتاب در حوزه اندیشه سیاسی محسوب می‌گردد، مباحث پیرامون این مفهوم الهیاتی با محوریت کتاب لویاتان مجدداً بحث روز شد. علاوه بر اشمیت و آگامبن، سایر شارحان اندیشه سیاسی همچون پائولو ویرنو، روبرتو اسپوزیتو و ماسیمو کاسیاری، خوانش‌های جدیدی از این مفهوم ارائه دادند.

مفهوم کاته خون از نخستین پیدایش خود در رساله دوم پولس قدیس به تسالونیکیان تا زمان مدرنیته همواره جایگاهی ویژه نزد آباب کلیسا داشت و از آن ذیل

عنوان قدرتی که از بروز هرج و مرج جلوگیری می‌نماید، یاد می‌کردند. اما هابز با ناسوتی کردن آن و سکولارسازی مفهوم کات‌خون در لویاتان، قرائتی جدید از حاکمیت ارائه داد که از آن زمان تا دوران معاصر همواره مورد بحث و نظر قرار گرفته است، تا جاییکه آگامبن ادعا می‌کند که همه نظریه‌های دولت در واقع قسمی حاشیه‌نویسی بر این مفهوم‌اند. هابز با گزینش لویاتان که از جمله هیولاهای انجیلی محسوب می‌گردد، تلاش کرد تا چهره‌ای وارسته از آسمان و درعین حال استعلایی و مستقل از حاکم ارائه دهد و این استعلا بخشی همانا در دوران مدرن تبدیل به وجه مشخصه مدرنیته سیاسی شد. لویاتان، حاکم و یا دولت بعد از هابز دستخوش تفاسیر متعددی قرار گرفت.

اشمیت به‌عنوان فردی که دل در گرو فاشیسم داشت، تلاش کرد تا لویاتان را همان کات‌خون عصر جدید معرفی کند که مصداق عینی سیاست مسیحی است و در این راه تلاش کرد تا چهره‌ای ایجابی و مثبت به کات‌خون ببخشد. اما آگامبن در مقابل اشمیت، در آثار اولیه خود یعنی «هوموساگر؛ قدرت حاکم و حیات برهنه» و کتاب «زمانی که باقی می‌ماند» سعی کرد تا با الغای وجه مثبت کات‌خون- لویاتان، به نقد این قرائت از حاکمیت بپردازد. ولی آگامبن با تغییر موضعی رادیکال در مقاله «لویاتان و بهیموث»، چرخشی موعودباورانه را وارد اندیشه سیاسی خود نمود که به دگرذیسی تفسیرش از لویاتان منجر شد. در این مقاله، آگامبن معتقد است که لویاتان هابز نه‌تنها مبتنی بر منطق کات‌خونی نیست، بلکه قسمی موعودباوری رادیکال را ارائه می‌دهد. از این چشم‌انداز، آگامبن معتقد است که وضعیت کات‌خون یک، تنها وضعیتی موقتی است و با فرارسیدن زمان موعود، کات‌خون از بین می‌رود. در واقع لویاتان به‌عنوان نخستین اثر دوران مدرنیته سیاسی نه‌تنها خود مملو از ایستارهای الهیاتی است، بلکه حتی برجسته‌ترین تفاسیر موجود از این اثر نیز تفاسیری سراسر الهیاتی‌اند؛ تفاسیری که در کنار یکدیگر، تاریخ اندیشه سیاسی مدرن را بر ساخته‌اند.

ابهام موجود در بند منسوب به پل قدیس درباره حوادث منتهی به آخرالزمان و فیگور کات‌خون موجب شد تا اندیشمندان مختلف، تفاسیر کاملاً مختلفی از آن به دست دهند و دلیل این امر، تناقض موجود در خود منطق کات‌خون است؛ زیرا کارکرد کات‌خون، خواه در قالب یک شخص یا یک نهاد، بازدارندگی است. اما نکته اینجاست که

این شخص یا نهاد می تواند دچار دگردیسی شود و به جای حفاظت و صیانت از شهروندان در مقابل شرها و ناامنی ها، خود نماد و مهبط خشونت موجود در وضع طبیعی هابزی گردد. هابز چنین برداشتی از مفهوم کاته خون در نظر داشت؛ یعنی راه حل ایجاد صلح را در تکوین قدرتی می دانست که تجمیع همه قدرت ها و خشونت ها باشد تا از این روزنه بتواند صلح را برقرار کند.

در ادامه این سنت، کارل اشمیت نیز ضمن همدلی با هابز، قرائتی پرورده تر از منطق کاته خون ارائه داد؛ قرائتی که قرار بود بنیادی برای توسعه طلبی نازی ها برای بسط قدرت خود به کل منطقه اروپا باشد. سنت هابزی- اشمیتی بر محور برداشتی مثبت از کاته خون استوار شده، اما آگامبن با اتکا به سنتی که با والتر بنیامین آغاز می گردد، ضمن شالوده شکنی سنت هابزی- اشمیتی، از درون آن، رگه های موعودباوری را استخراج می کند که نقطه مقابل منطق کاته خون و بازدارندگی است.

مفهوم الهیاتی- سیاسی کاته خون در سراسر تاریخ اندیشه سیاسی مدرن، مبنایی برای مباحث جدی حول موضوع دولت، حاکم و حاکمیت بوده است. در واقع این مفهوم محوری را بنا می نهد که در یک سوی آن، گرایش های راست افراطی قرار دارند که به دولت گرایی ناب و صرف منتهی می گردد و از دل آنها، سنت های توتالیتر و حتی سنت های محافظه کارانه خارج می شود و در سوی دیگر، همان طور که در آگامبن مشاهده کردیم، سنت های فکری ضد دولت گرایی قرار دارد که با وجود تکثر و تخالف هایشان در یک نکته با یکدیگر بر سر توافق هستند و آن این است که نهاد دولت خود به مثابه منطق کاته خون عمل می کند؛ یعنی با تجمیع شر، خشونت و قدرت در خود قسمی بازدارندگی را تولید می کند که او را بدل به پدیده ای ورای اجتماع و بازمانده ای از وضع طبیعی می گرداند. این نهاد مادامی که ظرفیت حاکم برای تعلیق نظم قانونی در وضع استثنایی را در خود داشته باشد، خودش همچنین در وضع طبیعی مستقر است. از این رو این نهاد با وجود کارکردهای مثبتی که می تواند داشته باشد، صرفاً یک نهاد موقتی است که در زمان تحقق رهایی و دموکراسی رادیکال باید از میان برود.

ریشه های الهیاتی اندیشه سیاسی مدرن را در آثار سایر مدرنیست های اولیه مثل لاک، روسو و ژان بُدن نیز می توان رصد و رهگیری کرد و اهمیت روزافزون این مقوله-

های الهیاتی در جهان کنونی می‌طلبد تا سایر پژوهشگران، گام‌هایی دیگر را در این حوزه و با واریسی در متون اندیشمندان سیاسی بزرگ اوان مدرنیته بردارند.

پی‌نوشت

۱. to katechon معنایی غیرشخصی و خنثی می‌دهد. یعنی ممکن است مراد پولس، یک شیء یا یک نهاد باشد، مثل نهاد امپراتوری روم و ho katechon در اشاره به یک شخص معین به کار رفته است.
۲. پولس به واسطه فشارهای یهودیان همواره با زبانی رمزگونه و مبهم با نوکیشان مسیحی در مناطق مختلف صحبت می‌کرد و اساساً همین ابهامات موجب تفاسیر متعدد و حتی متناقض شده است. در کتب عهد جدید ترجمه‌شده به فارسی نیز مترجمان تلاش کرده‌اند تا ابهام متون منسوب به پولس را حفظ کنند.

منابع

آرنت، هانا (۱۳۸۸) میان گذشته و آینده؛ هشت تمرین در اندیشه سیاسی، ترجمه سعید مقدم، تهران، اختران.

اشتراوس، لئو (۱۳۹۳) مقدمه‌ای سیاسی بر فلسفه، ترجمه یاشار جیرانی، تهران، آگه.
اشمیت، کارل (۱۳۹۳) الهیات سیاسی: چهار فصل درباره مفهوم حاکمیت، ترجمه لیلا چمن‌خواه، تهران، نگاه معاصر.

----- (۱۳۹۵) لویاتان در نظریه دولت توماس هابز (معنا و شکست یک نماد سیاسی)، ترجمه شروین مقیمی زنجانی، تهران، روزگار نو.

بنیامین، والتر (۱۳۸۷) عروسک و کوتوله (مقالاتی در باب فلسفه زبان و فلسفه تاریخ)، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران، گام نو.

شیروودی، مرتضی (۱۳۸۸) بررسی و نقد روش‌شناسی هرمنوتیک در علم سیاست، فصلنامه دین و سیاست، شماره ۱۹-۲۰، بهار و تابستان ۱۳۸۸.

عهد جدید بر اساس کتاب مقدس اورشلیم (۱۳۸۷) ترجمه پیروز سیار، تهران، نشرنی.
لوویت، کارل (۱۳۹۶) معنا در تاریخ، ترجمه زانبار خسروی و سعید حاجی ناصری، تهران، علمی و فرهنگی.

مکفرسون، سی بی (۱۳۸۷) مقدمه لویاتان توماس هابز، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشرنی.
میلز، کترین (۱۳۹۳) فلسفه آگامبن، ترجمه پویا ایمانی، تهران، مرکز.

ویر، ماکس (۱۳۷۳) اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران، علمی و فرهنگی.

هابز، توماس (۱۳۸۷) لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشرنی.

Agamben, Giorgio (1998) *Homo Sacer: Sovereign Power and Bare Life*, Translator Daniel Heller-Roazen. Stanford University Press.

----- (2005) *In The Time That Remains*, Translated By Patricia Dailey. Stanford University Press.

----- (2015) *Stasis: Civil War as a Political Paradigm*. Edinburgh University Press.

----- (2017) *The Mystery Of Evil: Benedict Xvi and The end of Days*, Translated By Adam Kotsko. Stanford University Press.

Cacciari, Massimo (2018) *The Withholding Power: an Essay on Political Theology*. Bloomsbury Publishing.

Kotsko, Adam (2018) *Neoliberalism's Demons: on the Political Theology of Late Capital*. Stanford University Press.

Lynch, Thomas (2019) *Apocalyptic Political Theology: Hegel, Taubes and Malabou*. Bloomsbury Academic.

- Martinich, Aloysius Patrick (2009) *The Two Gods of Leviathan*. Cambridge University Press.
- Meier, H (1988) *The Lesson of Carl Schmitt: Four Chapters on the Distinction between Political Theology and Political Philosophy*. University of Chicago Press.
- Menken, Maarten J. J (1994) *2 Thessalonians*. Psychology Press.
- Oakeshott, Michael (1991) *Rationalism in Politics and Other Essays*. Indianapolis: Liberty Press.
- Rasch, William (2007) From sovereign ban to banning sovereignty: in Giorgio Agamben: *Sovereignty and Life*, ed Matthew Calarco, Steven DeCaroli. Stanford University Press.
- Schmitt, Carl (2003) *The Nomos of the Earth in the International Law of Jus Publicum Europaeum*. Telos press.
- Skinner, Quentin (1978) *The Foundations of Modern Political Thought: Volume I: The Age of Reformation*, Cambridge University Press.
- (1981) *Machiavelli*. Oxford University Press.
- (1988) 'Social meaning' and the explanation of social action, in *Meaning and context: Quentin and Critics*. Skinner. edited by James Tully. Cambridge University Press.
- Taubes, Jacob (2017) *Leviathan as Mortal God: On the Contemporaneity of Thomas Hobbes*. Telos 181. pp 48–64.
- The Holy Bible* (1996) *New King James Version*. Published by Thomas Nelson in Nashville.
- Virno, P. (2008) *Multitude between innovation and negation*. New York: Semiotext (e).
- Wolin, Richard (1982) *Walter Benjamin: An Aesthetic of Redemption*. University of California Press.